

کوتی شهیون

فئنامه افتخارات بی بدیل بخش «الف»

امیرمحسن نوروزی

ایران (ا.خ.):

کشوری در نیم کره شرقی زمین که طبق شواهد باستان شناسی، از نخستین لحظات پیدایش المپیک تا همین امروز، در حال توسعه ورزش پارالمپیک باثوان بوده است.

از دیدگاه کارشناسان بین المللی ایران نه تنها در رشته های ورزشی بلکه در رشته شکستن تصورات جهانی، اصلاح پیش داوری ها و ارتقای روحیه خودباوری جمعی نیز سرآمد است. کشور ایران سه جور شناخته می شود:

نوع اول: ایران تاریخی

همان سرزمینی است که از زمان داریوش تا دهه ۹۰ میلادی، در حال تمرین برای لحظه ای بود که زانشن وارد میدان های پارالمپیک شوند.

گفته می شود در حاشیه برخی لوح های هخامنشی، تصاویری از پرتاب نیزه با ویلچرهای سنگی حک شده بوده که متأسفانه به دلیل حسادت علمی توسط باستان شناسان غربی پاک و تخریب شده است.

مورخان معتقدند همان طور که کورش منشور حقوق بشر را نوشت، اگر کمی زمان بیشتری داشت احتمالاً اولین کمیته پارالمپیک را هم تأسیس می کرد.

نوع دوم: ایران آماری

در این نوع از ایران، نمودارها معمولاً از فرط صعود از صفحه پاورپوینت خارج می شوند و روی سقف جلسه ادامه پیدا می کنند

طبق آمار رسمی کمیته بین المللی پارالمپیک، میزان مشارکت باثوان ایرانی در رقابت ها طی ۳ دهه اخیر ۴۲ درصد رشد داشته است؛ عددی که در نگاه اول کارشناسان خارجی را به سکوت و در نگاه دوم به شستن نگاه ها واداشت. گفته می شود گروهی از محققان پس از ۳ بار بازخوانی داده ها و اطمینان از عدم خطای تایپی، ناچار شدند در گزارش خود بنویسند: «ایران دوباره ما را غافلگیر کرد».

نوع سوم: ایران پارالمپیک

در این نوع از ایران، ورزشکاران زن از سال ۱۹۹۲ میلادی رسماً وارد میدان پارالمپیک شدند. ۴ نفر در رشته تنیس روی میز در بارسلونا که بدون مدال بازگشتند اما با آغاز یک مسیر ماندگار.

تا سال ۲۰۲۴ شمار باثوان پارالمپیک ایران به ۱۲ نفر در ۵ رشته رسید و حاصل کارشان ۷ مدال بود؛ افزایشی که نه فقط عدد بلکه روحیه ملی را بالا برد.

کارشناسان خارجی ابتدا گمان کردند ایران از تقسیم میوز برای تکثیر قهرمان استفاده کرده اما بررسی ها نشان داد تنها ابزار استفاده شده تمرین اراده و جای ایرانی بوده است.



مَرْزِیْه فَاْرَمَانی

مخدوم کم عنایت

ای که شرح حال بیماران به دکتر می دهی

سیتیزین را در دهان، یک قاشق پر می دهی

می شوی از خستگی پخش زمین و بی درنگ

پاسخ آن قَلّت ها را فورس مازور می دهی

تا مریضی گفت: دکتر جان به داد من برس

«آیم نرس» را در جویاش بی تفاخر می دهی

گرچه داغانی ولی تا کار، اورژانسی شود

خدمتی ارزنده و فوق تصور می دهی

سر در اینستا، که البته یکی در صدهزار!

سوزن و قیچی و نخ را دست دکتر می دهی

گاه هم از خستگی هنگام جراحی مخ

دست دکتر جای تیغ و پنس، بیکور می دهی

تا که بعد از شخم دست و پا رگی پیدا نشد

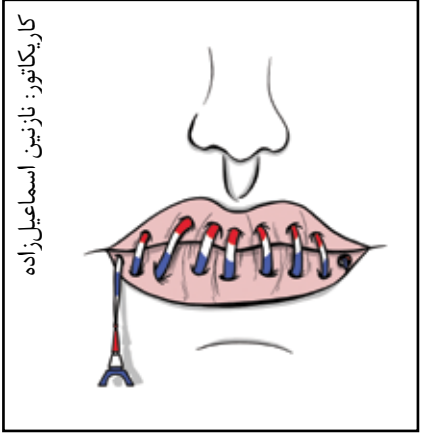
میل آویز سُرُم را ناگهان سر می دهی

الغرض، قربان ایثار تو و مزد کمت

که همان مقدار را پول ماساژور می دهی

تو که عشقی، بر گه ترخیص حالم را گرفت

کاش بیمارِات بمنام چون که تبیر می دهی



کاریکاتور: نازنین اسماعیل زاده

گمشده

آزادی بیان گمشده. البته ظن سر به نیست کردن آن هم وجود دارد. وی که سال ها ساکن پاریس بود، چندی قبل در اسفند ۱۴۰۳ از آنجا مهاجرت کرده و هنوز بازنگشته است. همین امر موجب شد دولت فرانسه خانۀ اسفندیاری را به جرم بیان آزاد در حمایت از فلسطین، در همان زمان دستگیر کند. دولت فرانسه اطمینان داده است که به محض بازگشت آزادی بیان و همچنین ۲ جاسوس دستگیر شده در ایران، همه چیز به روال عادی بازخواهد گشت. از یابندگان تقاضا داریم هرچه سریع تر آزادی بیان را یافته و او را به مهد آن بازگردانند.

دموکراسی مشروط



سجاد گِوبادی پور

آزادی مهدیه از مهدِ دموکراسی

آزادی از مکرِ مکرون

فک نکنین اون زنه تو دهن تون می زنه

آزادی بیان هست آزادی پس از بیان، نه!

آچار فرانسه خورد تو سِرِ مسیحِ علینژاد

چشمانت مهد آزادی بود و من مهدیه اسفندیاری

مهدیه ۱ – فرانسه •

پاتونش شاعرا

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
 عجب خیانتِ ستمی است کاپیتولاسیون!

حافظ / مرثیه ملکیان

تَنّت به نازِ طبیبان نیازمند مباد
 به شرط آنکه پرستارِ مادرِت باشد

حافظ / علی یکانه

روز یا شب پرستار؟

فرزانه فولادی

به نام خدا

مادر ما پرستار است. ما دیشب روز پرستار را گرامی داشتیم. یعنی شب پرستار را گرامی داشتیم. چون مادر ما خیلی وقت ها شب سر کار می رود. بابای ما گفت چراغ ها را خاموش کنیم تا وقتی ماما ما از سر کار می آید سوپ لایز شود اما وقتی ماما ما آمد و سوپ لایز شد، غش کرد. بابای ما هم کمی آب به صورت او ریخت. بابای ما به او گفت روز مادر و روز زن و روز تولدت مبارک. برای همین برای ماما ما یکسری قالمه خریدیم که بابای ما پولش را داد. بابای ما به ما گفت: شما که پول ندارید من قالمه خریدم شما برای ماما ما نقاشی بکشید ولی ما وقت نکردیم چون تا شب داشتیم گل کوچیک بازی می کردیم. تازه نقاشی ما به چه درد ماما ما می خورد آخرش می اندازد در بازیافت.

ما به بابای ما پیشنهاد دادیم که برای ماما ما یک تبسنج دیژیتال بخرد که دیگر ۳ ساعت تب گیر جیوه ای را زیر بغل یا دهان ما نگذارد و تازه بعد هم دنبال عینکش بگردد. ولی پدر ما گفت شکم مهم تر است. ما معنی حرفش را نفهمیدیم ولی چون ماما ما در آن قالمه ها سوپ می پزد و ما از سوپ بدمان می آید نمی خواستیم قالمه بخریم. ما فکر می کنیم ماما هایی که پرستار هستند بیشتر سوپ می پزند تا ماما هایی که فقط ماما هستند.

مادر ما دیشب گفت: کاش به جای روز پرستار،

معلمات ما را می دادند. ما نفهمیدیم که معلمات چیست.

اما حتما چیز خوبی است که ماما ما می خواهد. ما پیشنهاد دادیم دفعه دیگر ماما ما رئیس جمهور شود.

چون مادر ما در خانه خیلی به همه دستور می دهد

و بابای ما می گوید تو باید رئیس جمهور بشوی. حالا

هم که رئیس جمهور ما دکتر است. فکر کنم اگر یک

پرستار رئیس جمهور شود بتواند زخم های مردم را خوب

کند. البته اگر سوپ یا اشی نیزه که یک وجب روغن

روی آن باشد و حال ما را بگیرد.

این بود انشای ما درباره روز یا شب پرستار.

حافظ! شب هجران، شد، بوی خوشِ وصل آمد
 از بُندِ دموکراسی «مهدیه» شده آزاد

حافظ / جواد قره محمدی

دو نصیحتِ کُمت بشنو و صد گنجِ ببر
 برو با چند نفرِ صید کن از موزه لوور

حافظ / آمنه آل اسحاقی

تَنّت به نازِ طبیبان نیازمند مباد
 الهی احمِ پرستارِ قسمت نشود

حافظ / آمنه آل اسحاقی



محمّدعلی کمالی مقدم

پرستار

تو را چون یار می دانم پرستار

تویی پیگیر درمانم پرستار

بگو از شرح حال من به دکتر

بگو که نایب ما منم پرستار

فشارم می شود بالا و پایین

اگر افتان و خیزانم پرستار

نوار قلب من را گر بگیر

برایت شعر می خوانم پرستار

نده دیگر به بیمار خودت سوپ

بده مرغ و فسنجانم پرستار

نکن هنگام رگ گیری ز دستم

ز تاب درد گر یانم پرستار

سُرنگت را نچرخان توی دستم

نکن از آن پشیمانم پرستار

تبم بالا رود دست خودم نیست

زبان تیز و برانم پرستار

نشو دلگیر اگر چیزی شنیدی

نرنج از حرف و هذیانم پرستار

شنیدم از حقوق اندک تو

از آن لرزید و جدانم پرستار

اگر چه درد بیماری ست دشوار

تو باشی شاد و خندانم پرستار

نیازمندی ها

به یک آشپز ساده مسلط به پخت آبگوشت بدون گوشت نیازمندیم.
 مسؤول صف غذای رایگان نیویورک نزدیک کاخ

استخدام دزد حرفه ای

مسلط به جدیدترین فنون دزدی جهت آموزش و ارتقای نگهبانان موزه اداره آموزش موزه لوور

به یک تابلو با نوشته «سرّمت تموم شه، هوا نمیره تو رگت» نیازمندیم.
 پرستار پاسخگو

فروشی

یک عدد اسکوتر برقی در حد نو فقط یکبار برای سرعت موزه لوور ازش استفاده شده

آزادی به سبک فرانسوی

آزادی بیان، محصول مشترک اسرائیلی -فرانسوی

اسرائیل، فرانسه، پیوندتان مبارک!

حقوق زنان به مهدیه پرداخت شد

همه چیز آزاد، جز آزادی واقعی

دموکراسی در رود سن غرق شد

چند می گیری آزادی بیان رو بگیری؟

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

موزه لوور برو کیسه پر گنج بیار

حافظ / محمد سیوریان

غلام همت آن نازنینم

که رگ های مرا پیدا نماید

حافظ / مرثیه ملکیان

بیرون کشید باید از این وَرطه رَختِ خویش
 ادغام شد به بانک دگر بهر رفیع کیش

حافظ / آمنه آل اسحاقی

خاطرات سارق لوور

صبح یکشنبه بود. همسرم، بانوی تاج دار قلم، ساعت ۹:۴۰ به ضیافت باشکوه جاری ها دعوت شد اما فاجعه ای در سطح ملی رخ داده بود: گردنبد نداشت! گوشواره هم نه! انگار ملکه ای را بدون تاج به میدان نبرد فرستاده باشند. من، مردی با قلبی از طلا و جیب هایی خالی، تنها ۱۰ دقیقه فرصت داشتم تا شان خانوادگی ما را حفظ کنم.

در ساعت ۹:۳۰، با چابکی یک نینجا و بی فکری یک عاشق، نردبان، اسکوتر و اره برقی را برداشتم. نه برای ساختن خانه ای مشترک، بلکه برای هدیه دادن جواهرات سلطنتی به همسر عزیزتر از جانم. هدف؟ موزه لوور. وسیله؟ اسکوتر مدل «بی پروا ۲۰۲۵». انگیزه؟ ترس از جاری ها.

وارد موزه که شدم، تنوع جواهرات چنان بود که انگار وارد دیجی کالا ی قرون وسطی شده باشم. زمرّد؟ بله. یاقوت کبود؟ حتماً. سنجا ق سینه ای که چشم جاری ها را نه فقط درآورد، بلکه به مرخصی استعلاجی بفرستد؟ انتخاب شد. من مردی نیستم که فقط به یک دوره می فکر کند. من به آینده می اندیشم. به دوره می بعدی. به رقابت های جاریانه فصل بعد.

در راه خروج، مونالیزا را دیدم. لبخندش این بار کمی شیطنت داشت. انگار می گفت: «دمت گرم، گوشواره ها هم از این دیوار خسته شدن!» من هم با احترام سر خم کردم و گفتم: «میهن منی در راه است، بانو».

البته یک انتقاد دارم: موزه لوور جای پارک ندارد! مجبور شدم اسکوترم را کنار مجسمه های یونانی پارک کنم. حالا اگر فردا دیدید زئوس با کلاه ایمنی ایستاده، بداندید که من بودم.

در لحظه خروج، مأمور امنیتی نگاهی انداخت که انگار می خواست بپرسد: «شما؟ با اره برقی؟» من هم با لبخند گفتم: «برای اصلاح سبیل مونالیزاست!» در مسیر برگشت، اسکوترم به مجسمه زئوس چشمک زد. انگار می گفت: «بزن بریم، قهرمان!» و من، با جواهرات در کوله و غرور در دل، به سمت خانه پرواز کردم. همسرم که جواهرات را دید، گفت: «فقط همین؟!» و من فهمیدم که فصل دوم این خاطرات، احتمالاً شامل تاج، شل و شاید یک تابلو از پیکاسو خواهد بود.



مهدکودک آزادی بیان

مجموعه دانشی

خبرگزاری حزف (حامیان زنان در فرانسه) به نقل از نگهدار بیان (مسؤول حقوقی زندان زنان) از آزادی مهدیه اسفندیاری خبر داد. وی با اشاره به این موضوع که مهدیه اسفندیاری در اسفند سال ۱۴۰۳ به طور مرموزی ناپدید شده خاطرنشان کرد چنین چیزی در اروپا قفل است چه برسد به فقانسه؟!

روند ناپدید شدن او کاملاً واضح و روشن است.

نگهدار بیان گفت: خانواده مهدیه کلید کردند که چه شده و ول کن ماجرا نبودند و از طریق کنسولگری پیگیر بودند. پس از پیگیری مطلع شدیم که نامبرده در بازداشت پلیس است.

او افزود: اتهاماتی که از طرف دولت فقانسه به مهدیه اسفندیاری وارد شده، بدین شرح است: تبلیغ و تحریک به تروریسم، نفرت پراکنی نژادی، تبانی مجرمانه، تمجید از تروریسم.

وی در تشریح این اتهامات گفت: مهدیه عکس تروریست ها را در کانال تلگرامی خود می گذاشته. در دست این تروریست ها ادواتی مانند قابلمه روحی و کاسه استیل خالی بوده. این تصاویر به شدت خشونت را القا می کرده. مهدیه همچنین عکس غذاهای رنگارنگ را در کانال خود می گذاشته و همین باعث تحریک تروریسم می شده.

تروریست هایی که آن طرف های خالی در دست شان بود، این عکس ها را می دیدند و به آنها گرسنگی بیشتر القا می شد و می گفتند الان چندین روز است که غذا نخوریم. هورمون های احساس گرسنگی تحریک می شدند و این تحریک به تحریک تروریسم می انجامید.

درباره نفرت پراکنی نژادی هم باید گفت که مهدیه نفرت را در کیسه های فریزر پر کرده و از طریق کمک های هوایی بر سر اسرائیل ریخته و بدین صورت کیسه ها پاره شده و نفرت پراکنده شده. البته در صورت دسترسی به هواپیمای آپااش می توانسته از طریق آن نیز نفرت را پراکنده باشد.

تمجید از تروریسم هم بدین صورت بوده که او در کانالش از تروریسم های حماس تعریف کرده و گفته آنها در برابر گشتگی و موشک و همه چیزهایی که اسرائیل برای آنها رقم زده، مقاومت می کنند. این در حالی است که اسرائیل اصلاً موشکی ندارد و خراب شدن خانه ها در غزه ربطی به اسرائیل ندارد.

زمین آنجا سست است.

وی افزود: تبانی مجرمانه نیز، ه آ چقدر همه چیز را به شما توضیح بدهم. خودتان بفهمید. در ادامه یک فعال حقوق بشر فرانسوی چنین گفت: درست است که ما در یک کشور ظاهراً دموکرات زندگی می کنیم و همه ما را مهد آزادی بیان می دانند و کافیتست یک زنی در کشور دیگر اتفاقی برایش بیفتد تا همه موی خود را قیچی کنیم اما در اصل اینجا مهدکودک آزادی بیان است و تا بزرگ شود راه زیادی در پیش داریم.

وی در پایان گفت: با توجه به درخواست کشور ایران برای آزادی مهدیه اسفندیاری، ما همچون یک کشور دموکرات و سرشار از آزادی بیان، با آزادی مشروط او موافقت کردیم به شرط اینکه از کشور خارج نشود تا ما به مقصود خود که آزادی دو تن از افراد خود هستیم برسیم. البته این دو نفر از افراد کنجکاو در امور کشورهای دیگر هستند و جرم خاصی مرتکب نشده اند.



ضمیمه طنز راه راه کاری از

دبیر سرویس نثر: فاطمه بوجار
 دبیر سرویس شعر: فریبا رئیسی
 دبیر سرویس کارتون: نمین سلیمانی نژاد
 صفحه آرا: فاطمه احمدی

راه های ارتباطی

مجموعه رسانه های باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
<https://zil.in/bashahtanz>